

عوامل تربیت در باب‌های هفتم و هشتم گلستان سعدی

اثر: دکتر سید مهدی صدرالحقّاطی
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
(از ص ۱۵۳ تا ۱۷۲)

چکیده:

ادبیات فارسی - چه شعر و چه نثر - آمیخته با مطالب اخلاقی، عرفانی و تربیتی است. گویی ادبیات بدون آنها بی‌روح و جان است و فارسی‌زبانان با چنین ویژگی به ادبیات خو گرفته‌اند.

سعدی از میان دیگر هم‌طرازان خود نسبت به مسائل تربیتی و اخلاقی عنایتی ویژه داشته و حتی به این مهم در مدح پادشاهان نیز توجه کرده است.

از آنجا که در گلستان، بخصوص در باب‌های هفتم و هشتم، موضوعات تربیتی فراوان مشاهده می‌شود، بر آن شدیم تا با توجه به عوامل و زمینه‌های تربیت فردی، این دو باب را منطبق بر حکمت عملی در اخلاق ناصری بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی: سعدی، گلستان، اخلاق ناصری، تربیت.

مقدمه :

توجه به لزوم اخلاق و عوامل تربیت از دیرباز مورد عنایت فرزندگان بوده است و شعرای ما نیز از ابتدا به این مهم دقت نظر داشته اند؛ از رودکی به عنوان پدر شعر فارسی گرفته تا کسایی و ناصر خسرو، سنایی و نظامی و دیگران. در این میان سعدی به این مسأله توجهی ویژه مبذول داشته است. دو اثر بسیار مهم سعدی - بوستان و گلستان - این واقعیت را به خوبی نشان می دهد، تا حدی که آن دو را نامه اخلاقی نام نهاده اند.^(۱)

لازم به یادآوری است که شیوه اخلاق نگری سعدی، در قصاید و مدایح و حتی در غزلیات او به چشم می خورد؛ زیرا سعدی شاعری است اخلاقی و نمی تواند در نظم و نثر خود از این مقوله جدا باشد. از این گذشته گلستان سال ها در مکتب خانه ها تدریس می شد تا دو وجه عبرت و نزهت مد نظر نوآموزان باشد. سر اینکه سعدی توانسته است گلستان را به عنوان شاهکار باقی گذارد، در این سه مطلب نهفته است: ذوق سرشار و سلیم او همراه با استفاده از فرهنگ غنی اسلامی به خصوص قرآن، و بالاخره تجارب بسیار سعدی از مسافرت های او به اقصا نقاط عالم و برگرفتن توشه و برگشتن به دیار خویش، که در نهایت منجر به خلق این اثر شگفت انگیز و آثار دیگر او شده است:

در اقصای عالم بگشتم بسی	به سر بردم ایام با هر کسی
تمتع به هر گوشه ای یافتم	ز هر خرمنی، خوشه ای یافتم
چو پاکان شیراز خاکی نهاد	ندیدم که رحمت بر آن خاک باد

دفرمری (De Fermery) ادیب فرانسوی این واقعیت را در مقدمه ترجمه گلستان

سعدی که در سال ۱۸۵۸ میلادی صورت گرفت این چنین بیان می کند:

« گذشته از آن که کلام شیرین و فصیح و دلنشین سعدی در اسلوب خاص سخن خویش، مرا به ترجمه این اثر ارزشمند واداشت، علت دیگری که محرک اساسی کار ترجمه من گردید، ذکر مسائل اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و انسانی سخنان سعدی بود که این ذوق و شوق را در باطن من پدید آورد و کمتر محقق و مؤلفی را می توان یافت که

۱ - گرچه در گلستان موارد غیر اخلاقی نیز مشاهده می گردد، این اثر در مجموع به قضاوت

در مسائل با دید عمیق، آن‌هم به این صورت اظهار نظر کرده باشد. « (ذکر جمیل سعدی، ج دوم، دکتر بدیع... دبیرزاد، ص ۴۵)

در این زمینه ارنست رنان (Ernest Renan) فرانسوی نیز چنین می‌گوید:
« سبک فصیح و نثر ظریف و استادانه سعدی و ذکر مراتب اخلاقی و فلسفه ذوقی او در آثارش باعث گردید تا در کتاب گلستان خود یک باب، و باب دیگر در اثر منظومش یعنی بوستان را در تأثیر تربیت اختصاص دهد و همین امر سبب گردید تا اروپائیان توجه بیشتری به این اثر نمایند. » (ذکر جمیل سعدی، ج دوم، دکتر بدیع... دبیرزاد، ص ۴۵)
در واقع سعدی سخنگوی واقعی زندگی و اخلاق است و باب زندگی را همراه با تصویرهای روشن در پیش روی ما گشوده است:

« سعدی سخنگوی زندگی است و شاید بتوان به پرداخت‌های تصویرگونه اشعارش نام نقاشی نهاد.

نقاش زندگی! سخنش از دل زندگی برمی‌خیزد و بردل زندگی می‌نشیند و این خود ویژگی بزرگ شعر سعدی است. » (ذکر جمیل سهدی، ج دوم، دکتر حیدر رفایی، ص ۱۳۵)
در یک کلام اگر به سعدی هر لقبی را که شایسته عنوان یک شاعر تمام عیار و ادیب است بدهیم، مبالغه نکرده‌ایم؛ زیرا سعدی درخور بیش از این القاب است. بیش از هفت قرن می‌گذرد و هنوز نیاز ما به زبان شیرین همراه موعظه و تربیت سعدی احساس می‌شود.

« جهان پهناور و اندیشه و سعه صدر و انسان دوستی سعدی سبب شده است که سِر ادوین آرنولد (Sir Edwin Arnold)، شاعر انگلیسی، او را متعلق به جهان قدیم و جدید بداند و همپتن (C.E. Hampton) در قرن بیستم وی را دوست و مشاور و راهنمای همگان بشمارد که هیچکس از پیروی از او بیمناک و شرمسار نخواهد بود. » (چشم‌روشن، دکتر غلامحسین بوسفی، ص ۲۴۰)

آری سعدی در گلستان خویش رایحه مجموعه گل‌ها را به مشام ما به سهولت ارزانی داشته است. تا جایی که هرگاه حتی از مطالعه کتاب‌های مختلف خسته می‌شویم، می‌توانیم در این باغ را به روی خود بگشاییم تا نفسی روح‌افزا داشته باشیم. گلستان سعدی گل و خار را با هم جمع کرده است و با وجود گل، خار را هم بی‌نصیب

نکرده است؛ گل را می بینیم و لذت می بریم و خار را مشاهده می کنیم و عبرت می گیریم. « تنها، گل و بهار و عشق و جوانی و جام و ساقی نیست که در این روضه بهشت دل را می فریبد، خار و خزان و ضعف و پیری و درد و رنجوری نیز در آن جای خود را دارد. اگر پادشاهی هست که شبی را در عشرت به روز می آورد، و در پایان مستی می گوید: « ما را به جهان خوشتر از این یک دم نیست »، در کنار قصر درویش برهنه هم هست که « به سرما برون خفته » و با این همه از سرافسوس و بی نیازی می پرسد: « گیرم که غمت نیست، غم ما هم نیست؟ ». » (باکاروان حله، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۲۴۸)

عوامل تربیت

پس از مقدمه فوق اختصاراً به بیان عوامل تربیت می پردازیم:

تربیت را عواملی است چهارگانه که دانشمندان علم تربیت به تفصیل بدانها پرداخته اند و ما فقط اشاره ای به آنها می کنیم و سپس وارد حوزه بحثی خود می شویم. این عوامل عبارتند از: وراثت و اصالت، خانواده، محیط و برنامه های تربیتی. (درسهایی از تربیت اسلامی تألیف محمد اسدی گرمارودی)

دانشمندان قدیم در باب حکمت (حکمت دانستن همه چیزهاست چنانکه هست و قیام نمودن به کارها چنانکه باید (اخلاق ناصری ۷/))، حکمت را به دو بخش نظری (حکمت نظری به سه قسم تقسیم می شود: علم، بعدالطبیعه، علم ریاضی، علم طبیعی که هر یکی از این سه علم مشتمل بود بر چند جزو که بعضی از آن به مثابه اصول باشد و برخی به منزله فروع (همان ۸/)) و عملی تقسیم کرده اند. و حکمت عملی را نیز به سه قسمت تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم نموده اند. در این مقاله عوامل تربیت منطبق با حکمت عملی نگارش یافته که در برگرفته از کتاب اخلاق ناصری است.

لازم به ذکر است که بیشترین عوامل تربیتی و مصادیق آنها در دو باب هفتم و هشتم مشاهده می شود.

همچنین متذکر می شویم در این دو باب شش مورد درباره مسائل عقیدتی و کلامی وجود دارد. (با توجه به اینکه این مسائل از موضوع بحث ما خارج است، به طور فهرست وار بدانها اشاره می کنیم: اراده و مشیت خداوند (ارادت بی چون یکی را ...)، تقدیر (مقامر را سه شش می باید...)، قدرت پروردگار (از تو به که نالم...)، رحمت ایزدی (درویشی به مناجات می گفت...)، رزق مقسوم (دو چیز محال عقل است ...) و فخر و لطف

الهی (گر تیغ فهر برکشد...)

بعد از موارد فوق بیش از نود مورد مسائل تربیتی و اخلاقی به چشم می‌خورد که ذیلاً بدانها اشاره می‌کنیم (با توجه به محدودیت مقاله، سعی می‌کنیم در تقسیم‌بندی‌های عناوین تربیتی، فقط به یک و گاهی به دو مصداق از هر باب اشاره کنیم):

الف) تهذیب اخلاق:

۱- وراثت و اصالت (۸ مورد): یکی را از وزرا پسری کودن بود پیش یکی از دانشمندان فرستاد...

چون بود اصل گوهری قابل	تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکو نداند کرد	آهنی را که بد گهر باشد
سگ به دریای هفتگانه بشوی	کو چو تر شد پلیدتر باشد
خر عیسی گرش به مکه برند	چون بیاید هنوز خر باشد

(باب هفتم / حکایت ۱)

۲- اثر تربیت استاد و راهنما (۳ مورد):

یکی از فضلا تعلیم ملک زاده‌ای همی کرد و ضرب بی‌محابا زد و زجر بی‌قیاس کردی... (باب هفتم، حکایت سوم)

خلاف راه صواب است و عکس رای اولالباب دارو به گمان خوردن و راه نادیده بی‌کاروان رفتن...

امید عافیت آنگه بود موافق عقل که نبض را به طبیعت شناس بنمایی
(باب هشتم، ص ۱۸۵ و ۱۸۴)

۳- توجه به مقام و موقعیت (۱ مورد):

گفت: سبب آن که سخن اندیشیده، باید گفتن و حرکت پسندیده کردن همه خلق را
علی‌العموم و پادشاهان را علی‌الخصوص... (باب هفتم / حکایت سوم)

۴- تعادل در برخورد (درستی و نرمی به هم‌در به است) (۹ مورد):

استاد معلم چو بود بی‌آزار خرسک بازند کودکان در بازار
(باب هفتم / حکایت چهارم)

چشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی‌وقت هیبت ببرد...

درشتی و نرمی به هم در به است چون فاصد که جراح و مرهم نه است
(باب هشتم ص ۱۷۳)

۵- تعادل در هزینه زندگی (۱ مورد):

پارسا زاده‌ای را نعمت بی‌کران از ترکه عمان به دست افتاد...
چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می‌گویند ملاحان سرودی
(باب هفتم / حکایت بیستم)

۶- در امتیاز عقل و اندیشه و ادب (۲ مورد):

آن را که عقل و همت و تدبیر و رأی نیست خوش گفت پرده دار که کس در سرای نیست
(باب هفتم / حکایت پنجم)

۷- توصیه بر هنروزی (۱ مورد):

حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر هنر آموزید که ملک دنیا اعتماد را
نشاید و... (باب هشتم / حکایت دوم)

۸- نتیجه عاقبت نگری و حسن تدبیر و عدم عاقبت نگری (۲۲ مورد):

گر چه دانی که نشوند بگوی هر چه دانی ز نیک خواهی و پند
زود باشد که خیره سر بینی به دو پای او فتاده اندر بند
(باب هفتم / حکایت پنجم)

چو درامضای کاری متردد باشی، آن طرف اختیار کن که بی‌آزارتر برآید. (باب هشتم ص ۱۷۲)
نیکبختان به حکایت و امثال پیشینان پند گیرند از آن پیش که پسینان به واقعه
ایشان مثل زنند...

نرود مرغ سوی دانه فراز چون دگر مرغ ببند اندر بند

(باب هفتم، ص ۱۸۷)

۹- آثار توکل بر پروردگار (۲ مورد):

یکی را شنیدم از پیران مری که مریدی را همی گفت: چندان که تعلق خاطر آدمی
زادست به روزی، اگر به روزی ده بودی، به مقام از ملایک درگذشتی... (باب هفتم / حکایت هفتم)

۱۰- وفاداری (۱ مورد):

سپهری را پدر وصیت کرد کای جوانمرد یادگیر این پند

هر که با اهل خود وفا نکند نشد دوست روی و دولت‌مند
(باب هفتم، ص ۱۵۸)

۱۱- نشانه آدمیت (۱ مورد):

جوانمردی و لطف است آدمیت همین نقش هیولایی مپندار...
چو انسان را نباشد فضل و احسان چه فرق از آدمی تا نقش دیوار...
(باب هفتم / حکایت یازدهم)

۱۲- عمل و عکس‌العمل (اثر کردار نیک و بد) (۳ مورد):

در تصانیف حکما آورده‌اند که کژدم را ولادت معهود نیست چنان که دیگر
حیوانات...

... در حالت خردی با مادر و پدر چنین معاملت کرده‌اند؛ لاجرم در بزرگی چنین
مقب‌لند و محبوب (باب هفتم / حکایت نهم)

جِدْ وَ لَا تُمْنِنْ لِأَنَّ الْفَائِدَةَ إِلَيْكَ عَائِدَةٌ، یعنی بیخس و منت منه که نفع آن به تو باز
گردد. (باب هشتم ص ۱۶۹)

۱۳- نتیجه اخلاص و عدم اخلاص در کردار و رفتار (۳ مورد):

سالی نزاعی میان پیادگان حجاج افتاده بود و داعی در آن سفر هم پیاده بود...
از من بگوی حاجی مردم‌گزی را کو پوستین خلق به آزار می‌درد
حاجی تونستی شتر است از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد
(باب هفتم / حکایت دوازدهم)

شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان. (باب هشتم، ص ۱۸۱)

۱۴- ناپایداری دنیا (۲ مورد):

یکی را از بزرگان ائمه پسری وفات یافت. پرسیدند که بر صندوق گورش چه
نویسیم؟...

وه که هر گه که سبزه در بستان بدمیدی چه خوش شدی دل من
بگذرای دوست تا به وقت بهار سبزه بینی دمیده بر گل من
(باب هفتم / حکایت پانزدهم)

۱۵- ترحم و توجه به زیردستان (۳ مورد):

پارسایی بر یکی از خداوندان نعمت گذر کرد...

بر بنده مگسیر خشم بسیار جورش مکن و دلش میازار...

(باب هفتم / حکایت شانزدهم)

هر که بر زیردستان نبخشاید، به جور زیردستان گرفتار آید...

ضعیفان را مکن بر دل گزندی که درمانی به جور زورمندی

(باب هشتم، ص ۱۸۸)

۱۶- نتیجه بنده صالح بودن (۱ مورد):

در خبر است از سید عالم علیه السلام که گفت بزرگترین حسرتی روز قیامت آن بود که بنده

صالح را به بهشت برند و خداوندگار فاسق به دوزخ. (باب هشتم، ص ۱۶۰)

۱۷- در لزوم دل نبستن به دنیا و سبک بار بودن (۲ مورد):

توانگر زاده‌ای را دیدم بر سرگور پدر نشسته و با درویش بچه‌ای مناظره در پیوسته...

مرد درویش که بار ستم فافه کشد به در مرگ همانا که سبکبار آید...

(باب هفتم / حکایت هجدهم)

براین چه می‌گذرد دل منه که دجله بسی

پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغدا

(باب هشتم، ص ۱۹۰)

۱۸- لزوم دشمنی با نفس (۱ مورد):

مراد هر که بر آری مطیع امر تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مُراد

۱۹- کریمان را به دست اندر درم نیست (۱ مورد): (باب هفتم / حکایت نوزدهم)

درویش را دست قدرت بسته است و توانگر را پای ارادت شکسته. (باب هفتم / حکایت

بیستم)

کریمان را به دست اندر درم نیست خداوندان نعمت را کرم نیست

(باب هفتم / حکایت بیستم)

۲۰- شکم گرسنه ایمان ندارد (۱ مورد):

شب پراکنده خسب آنکه پدید نبود وجه بامدادانش...

(باب هفتم / حکایت بیستم)

كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا (باب هفتم / حکایت بیستم)

۲۱- لزوم پرهیز از ادعا (۲ مورد):

ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیج
(باب هفتم / حکایت بیستم)

۲۲- عاقبت طمع کاری (۱ مورد):

دیده‌ اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود همچنان که چاه به شب‌نم
(باب هفتم / حکایت بیستم)

۲۳- نشانه‌ سعادت و خوشبختی (۱ مورد):

عاقلی را پرسیدند نیکبخت کیست و بدبخت چیست؟... (باب هشتم، ص ۱۵۹)

۲۴- تأکید بر شکایت نکردن از دنیا (۱ مورد):

مکن ز گرددش گیتی شکایت ای درویش که تیره بختی اگر هم بر این نسق مردی
(باب هفتم / حکایت بیستم)

۲۵- توصیه بر احسان و بخشش و نیکی و پرهیز از امساک و بخل (۵ مورد):

توانگرا چو دل و دست کامرانت هست بخور، ببخش که دنیا و آخرت بردی
(باب هفتم / حکایت بیستم)

خواهی که متمتع شوی از دنیوی و عقبی با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد

۲۶- تأکید بر به جای آوردن سپاس خداوند (۱ مورد): (باب هشتم، ص ۱۶۹)

شکر خدای کن که موفق شدی به خیر زانعام و فضل او نه معطل گذاشتت

(باب هشتم، ص ۱۷۰)

۲۷- نتیجه علم بدون عمل (۶ مورد):

عالم متهاون سوار خفته است. (باب هشتم، ص ۱۸۴)

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند: یکی آن که اندوخت و نخورد و

دیگر آن که آموخت و نکرد.

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی...

(باب هشتم، ص ۱۷۰)

یکی را گفتند عالم بی عمل به چه مآند؟ گفت: زنبور بی عسل. (باب هشتم، ص ۱۸۴)

- ۲۸- مذمت علم در خدمت دنیا (۱ مورد):
علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن
هر که پرهیز و زهد و علم فروخت خرمی گرد کرد و پاک بسوخت
(باب هشتم، ص ۱۷۰)
- ۲۹- نتیجه پرهیزگاری (۱ مورد):
ملک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد. (باب هشتم، ص ۱۷۰)
- ۳۰- لزوم توجه به خوش خویی و پرهیز از بدگویی (۲ مورد):
با مردم سهل خوی، دشوار مگوی با آنکه در صلح زند جنگ مجوی
(باب هشتم، ص ۱۷۱)
- ۳۱- تأکید بر صفت تواضع (۲ مورد):
نشاید بنی آدم خاک زاد که در سر کند کبر و تندی و باد
تورا با چنین تندی و سرکشی نپندارم از خاکی، از آتشی
(باب هشتم، ص ۱۷۳)
- ۳۲- پرهیز از کار بی فایده: (۱ مورد):
هر که نصیحت خود رای کند، او خود به نصیحتگری محتاج است. (باب هشتم، ص ۱۷۵)
- ۳۳- لزوم پرهیز از غرور (۲ مورد):
مشو غره بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش
(باب هشتم، ص ۱۷۵)
- ۳۴- در قبح ادعا داشتن (۲ مورد):
همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال. (باب هشتم، ص ۱۷۵)
هر که در پیش سخن دیگران افتد تا مایه فضلش بدانند، پایه جهلش بشناسند. (باب
هشتم، ص ۱۸۶)
- ۳۵- در ضرورت قناعت (۱ مورد):
ده آدمی بر سفره‌ای بخورند و دو سگ بر مرداری به هم به سر نبرند؛ حریص با
جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر... (باب هشتم، ص ۱۷۵)

- رودهٔ تنگ به یک نان تهی پر گردد نعمت روی زمین پر نکند دیدهٔ تنگ
(باب هشتم، ص ۱۷۵)
- ۳۶- در لزوم پرهیز از شهوت (۱ مورد):
پدر چون دور عمرش منقضی گشت مرا این یک نصیحت کرد و بگذشت
که شهوت آتش است از وی بپرهیز به خود بر، آتش دوزخ مکن تیز
(باب هشتم، ص ۱۷۶)
- ۳۷- توصیه بر پنهان کردن عیب دیگران (۱ مورد):
مردمان را عیب نهانی پیدا مکن که مرایشان را رسوا کنی و خود را بی اعتماد. (باب هشتم، ص ۱۷۷)
- ۳۸- علت با ارزش بودن چیزها (۱ مورد):
اگر شب‌ها همه قدر بودی، شب قدر بی قدر بودی.
گر سنگ همه لعل بدخشان بودی پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی
(باب هشتم، ص ۱۷۷)
- ۳۹- در مذمت نفس (۱ مورد):
عقل در دست نفس چنان گرفتارست که مرد عاجز در دست زن گریز. (باب هشتم، ص ۱۸۰)
- ۴۰- نتیجه بی‌نماز بودن (۱ مورد):
وامش مده آن که بی نمازست گر چه دهنش ز فاقه بازست
کو فرض خدا نمی‌گزارد از قرض تو نیز غم ندارد
(باب هشتم، ص ۱۸۱)
- ۴۱- در اعتقاد به قسمت و تقدیر (۴ مورد):
دو چیز محال عقل است: خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم. (باب هشتم، ص ۱۸۲)
- به نانهاده دست نرسد و نهاده هر کجا که هست، برسد. (باب هشتم، ص ۱۸۳)
- ۴۲- اگر خوبی نمی‌کنی، بدی مکن (۱ مورد):
زنبور درشت بی مروت را گوی باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزین
(باب هشتم، ص ۱۸۴)

۴۳- در فضیلت جوانمردی (۲ مورد):

ورکرمی دو صد گنه دارد کرمش عیبها فرو پوشد
(باب هشتم، ص ۱۹۰)

۴۴- در فضیلت به دسترنج خود قانع بودن (۱ مورد):

خلعت سلطان اگر چه عزیز است، جامه خلقان خود از آن بعزت تر و خوان بزرگان
اگر چه لذیذ است خرده انبان خویش از آن بلذت تر. (باب هشتم، ص ۱۸۴)

۴۵- در فضیلت صبر (۱ مورد):

هر آنچه دانی که هر آینه معلوم تر خواهد شد، به پرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت سلطنت را زیان
دارد. (باب هشتم، ص ۱۸۵)

۴۶- در غفلت انسان از پروردگار (۱ مورد):

در انجیل آمده است: که ای فرزند آدم! گر توانگری دهمت مُشتغل شوی به مال از
من، (باب هشتم، ص ۱۸۷)

و گر درویش کنمت تنگدل نشینی؛ پس حلاوت ذکر من کجا دریایی و به عبادت من
کی بشتایی (باب هشتم، ص ۱۸۷)

گر اندر نعمتی مغرور و غافل گه اندر تنگدستی خسته و ریش...

(باب هشتم، ص ۱۸۷)

۴۷- توصیه به راست گویی و پرهیز از دروغ (۲ مورد):

گر راست سخن گویی و دریند بمانی به زان که دروغت دهد از بند رهایی

(باب هشتم، ص ۱۸۶)

دروغ گفتن به ضررت لازم ماند که اگر نیز جراحت درست شود، نشان بماند... (باب

هشتم، ص ۱۸۶)

۴۸- در صفت حق شناسی (۱ مورد):

اجل کاینات از روی ظاهر آدمی است و اذل موجودات، سگ و به اتفاق خردمندان

سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس. (باب هشتم، ص ۱۸۶)

۴۹- توفیق و عدم توفیق بنده (۱ مورد):

آن را که گوش ارادت گران آفریده اند، چون کند که بشنود و آن را که کمند سعادت

کشان می‌بزد چه کند که نرود؟

شب تاریک دوستان خدای می‌بتابد چو روز رخشنده...

(باب هشتم، ص ۱۸۸)

۵۰- در فضیلت عاقبت به خیری (۱ مورد):

گدای نیک فرجام به از پادشاه بد فرجام. (باب هشتم، ص ۱۸۸)

۵۱- در عاقبت بخل (۲ مورد):

زر از معدن به کان کندن به درآید و از دست بخیل به جان کندن. (باب هشتم، ص ۱۸۸)
دو کس مردند و تحسر بردند: یکی آن که داشت و نخورد و دیگر آن که دانست و

نکرد. (باب هشتم، ص ۱۹۰)

۵۲- در فضیلت راستی (۲ مورد):

اول کسی که علم بر جامه کرد و انگشتی در دست، جمشید بود... (باب هشتم، ص ۱۸۹)

۵۳- در صفت انسان موحد (۱ مورد):

نصیحت پادشاهان گفتن کسی را مسلم است که بیم سر ندارد یا امید زر

موحد چو در پای ریزی زرش چو شمشیر هندی نهی بر سرش...

(باب هشتم، ص ۱۸۹)

۵۴- در صفت آزادگی (۱ مورد):

حکیمی را پرسیدند: چندین درخت نامور که خدای عز و جل آفریده است و برومند هیچ یکی را آزاد

نخوانند... (باب هشتم، ص ۱۹۰)

۵۵- در صفت بخیل (۱ مورد):

کس نبیند بخیل فاضل را که نه در عیب گفتنش کو شد

(باب هشتم، ص ۱۹۰)

ب) تدبیر منزل

۱- خانواده (۲ مورد):

حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر هنر آموزید... (باب هفتم / حکایت ۲)

اعرابی را دیدم که پسر را همی گفت: يَا بَنِيَّ! إِنَّكَ مَسْئُولٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَاذَا اِكْتَسَبْتَ وَ

اِقَالَ بِمَنْ اِكْتَسَبْتَ... (باب هفتم / حکایت ۸)

۲- به جا ماندن نام نیک (۱ مورد):

هر که علم شد به سخا و کرم بسند نشاید که نهد بر درم
نام نکویی چو برون شد به کوی در نتوانی که ببندی به روی
(باب هفتم / حکایت پنجم)

۳- نتیجه پافشاری بر برآورده شدن حاجت (۱ مورد):

فقیره درویشی حامله بود مدت حمل به سر آورده، درویش را همه عمر فرزند
نیامده بود...

گفتم این بلا را او به حاجت از خدای خواسته است (باب هفتم / حکایت دهم)

۴- فرزند صالح (۱ مورد):

زنان باردار ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مار زاینند
از آن بهتر به نزدیک خردمند که فرزندان نا هموار زاینند
(باب هفتم، ص ۱۵۸)

۵- در لزوم سخن به جا و گفتن (۴ مورد):

تا ندانی که سحق عین صواب است مگوی و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است مگوی
(باب هفتم / حکایت سیزدهم)

بسیج سخن گفتن آنگاه کن که دانی که در کار گیرد سخن
(باب هفتم، ص ۱۷۵)

۶- نتیجه بی تجربگی و نازپروردگنی (۲ مورد):

به کارهای گران مرد کار دیده فرست که شیر شرز در آورد به زیر خم کمند
(باب هفتم / حکایت هفدهم)

سایه پرورده را چه طاقت آن که رود با مبارزان به قتال
(باب هشتم، ص ۱۷۸)

۷- در فضیلت سکوت (۱ مورد):

نادان را به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی، نادان نبودی.

آدمی را زبان فزیه کند جوز بی مغز را سبکباری

(باب هشتم، ص ۱۷۶)

۸- در ضرورت پرسش در هنگام ندانستن (۱ مورد):

بپرس هر چه ندانی که ذلّ پرسیدن دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی
(باب هشتم، ص ۱۸۵)

۹- در آداب خوردن (۱ مورد):

گر جور شکم نیستی، هیچ مرغ در دام صیاد نیفتادی...
اسیر بند شکم را دو شب نگیرد خواب شبی ز معده سنگی شبی ز دلتنگی
(باب هشتم، ص ۱۷۸)

ج) سیاست مدن

۱- آثار همنشینی (۴ مورد):

جامه کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پيله نا می‌شد
(باب هشتم/ حکایت هشتم)

هر که با بدان نشیند، نیکی نبیند.
گر نشیند فرشته‌ای با دیو وحشت آموزد و خیانت و ربو
از بدان جز بدی نیاموزی نکند گرگ پوستین دوزی
(باب هشتم، ص ۱۷۷)

۲- لزوم رجوع به متخصص (۳ مورد):

ندهد هوشمند روشن رأی به فرومایه کارهای خطیر
بوریا باف اگر چه بافنده است نبرندش به کارگاه حریر
(باب هفتم/ حکایت چهاردهم)

امید عافیت آنکه بود موافق عقل که نبض رابه طبیعت شناس بنمایی
(باب هشتم، ص ۱۸۵)

۳- در مدح توانگران (۳ مورد):

گفتم: ای یار توانگران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه نشینان و... (باب هفتم / حکایت

بیستم)

اما صاحب دنیا به عین عنایت حق ملحوظ است و به حلال از حرام محفوظ... (باب

۴- در مدح تهیدستان (۱ مورد):

الْفَقْرُ فَخْرِي (باب هفتم / حکایت بیستم)

۵- در ذم توانگران (۳ مورد):

چه فایده؟ چون ابر آذارند و نمی بارند و چشمه آفتابند و بر کس نمی تابند... (باب هفتم

/ حکایت بیستم)

توانگر فاسق، کلوخ زرانود است و درویش صالح، شاهد خاک آلود. (باب هشتم،

ص ۱۸۳)

۶- سختی و خوشی با هم است (۱ مورد):

هر جا گل است خارست و با خمر خمار است و بر سر گنج مارست و آنجا که در

شاهوارست، نهنگ مردم خوارست.

جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست؟ گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به همد

(باب هفتم / حکایت بیستم)

۷- بی اعتباری دوستی با پادشاهان (۲ مورد):

پادشاهان به نصیحت خردمندان از آن محتاج ترند که خردمندان به قربت پادشاهان.

(باب هشتم، ص ۱۷۰)

۸- تأکید بر راز داری (۳ مورد):

هر آن سزای که داری، با دوست در میان منه؛ چه دانی که وقتی دشمن گردد...

خامشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و گفتن که مگوی

(باب هشتم، ص ۱۷۱)

۹- لزوم پرهیز از کوچک شمردن دشمن (۵ مورد):

دشمن چو از همه حیلتی فروماند سلسله دوستی بجنباند وانگه به دوستی کارها کند که هیچ دشمن نتواند.

(باب هشتم، ص ۱۷۴)

دشمنی ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید. مقصود جز این نیست که دشمنی

قوی گردد...

هر که دشمن کوچک را حقیر می شمارد، بدان ماند که آتش اندک را مهمل می گذارد.

۱۰- توجه به چاره‌کار از ابتدا (۲ مورد):

ای سلیم آب ز سر چشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی
(باب هشتم، ص ۱۷۱)

۱۱- عاقبت سخن چینی و فتنه‌انگیزی (۱ مورد):

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان کور بخت و خجل
(باب هشتم، ص ۱۷۲)

۱۲- لزوم پرهیز از تفرقه (۱ مورد):

چو بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاد، تو جمع باش و اگر جمع شوند، از پریشانی
اندیشه کن

برو با دوستان آسوده بنشین چو بینی در میان دشمنان جنگ
(باب هشتم، ص ۱۷۴)

۱۳- توصیه بر خوش خبر بودن (۱ مورد):

خبری که دانی که دلی بیازارد، تو خاموش تا دیگری بیارد.
بلبلا مزده بهار بیار خبر بد به بوم بازگذار
(باب هشتم، ص ۱۷۴)

۱۴- لزوم بی‌اعتنایی به چاپلوس (۱ مورد):

غرور مدّاح مخر؛ که این دام زرق نهاده است و آن دامن طمع گشاده. (باب هشتم، ص ۱۷۵)
الا تا نشنوی مدح سخنگوی که اندک مایه نفعی از تو دارد
که گر روزی مرادش برنیاری دو صد چندان عیوبت برشمارد
(باب هشتم، ص ۱۷۵)

۱۵- توجه به انتقاد سازنده (۱ مورد):

متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش اصلاح نپذیرد. (باب هشتم، ص ۱۷۵)

۱۶- عاقبت مردم آزاری (۱ مورد):

بد اخترتر از مردم آزار نیست که روز مصیبت کسش یار نیست
(باب هشتم، ص ۱۷۶)

۱۷- لزوم توجه به اصل تدریج و صبر در امور (۴ مورد):

مرفک از بیضه برون آید و روزی طلبد و آدمی زاده ندارد خبر و عقل و تمیز
آن که ناگاه کسی گشت به چیزی نرسید وین به تمکین و فضیلت بگذشت از همه چیز
(باب هشتم، ص ۱۷۶)

کارها به صبر برآید و مستعجل به سر درآید. (باب هشتم، ص ۱۷۶)

۱۸- لزوم اکتفا نکردن به ظاهر (۳ مورد):

نه هر که در مجادله چست، در معامله درست.

بس قامت خوش که زیر چادر باشد چون باز کنی مادر مادر باشد
(باب هشتم، ص ۱۷۷)

۱۹- در حسادت سفلیگان (۲ مورد):

بی هنران هنرمند را نتوانند که ببینند، همچنان که سگان بازاری، سگ صید را مشغله
برآرند و پیش آمدن نیارند...
کند هر آینه غیبت حسود کوتاه دست

که در مقابله گنگش بود زیان مقال

(باب هشتم، ص ۱۷۸)

۲۰- در تأکید قدر دانستن دوستی (۱ مورد)

دوستی را که عمری فراچنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند...
سنگی به چند سال شود لعل پاره‌ای ز نهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ
(باب هشتم، ص ۱۸۰)

۲۱- در زشتی گناه دانشمند (۱ مورد):

معصیت از هر که در وجود آید، ناپسند است و از علما ناخوبتر...
عام نادان پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار...
(باب هشتم، ص ۱۸۱)

۲۲- در نیرنگ فرد دغل: (۱ مورد):

امروز دو مرده پیش گیزد مَرکن فردا گوید تری از جا برکن
(باب هشتم، ص ۱۸۱)

۲۳- در لزوم همدردی (۲ مورد):

یوسف صدیق علیه‌السلام در خشکسال مصر سیر نخوردی تا گرسنگان فراموش نکند. (باب هشتم، ص ۱۸۲)

ای که بر مرکب تازنده سواری هشدار که خر خارکش مسکین در آب و گل است... (باب هشتم، ص ۱۸۲)

۲۴- پرهیز از زخم روی زخم دیگری نهادن (۱ مورد):

درویش ضعیف حال را در خشکسالی مپرس که چونی الا به شرط آن که مرهم ریشش بنهی و معلومی پیشش.

خری که بینی و باری به گل درافتاده به دل بر او شفقت کن ولی مرو به سرش (باب هشتم، ص ۱۸۲)

۲۵- از پس هر سختی، گشایش است (۱ مورد):

شدت نیکان روی در فرج دارد. (باب هشتم، ص ۱۸۳)

۲۶- زوال ظلم و بدی (۱ مورد):

دولت بدان سر در نشیب دارد. (باب هشتم، ص ۱۸۳)

۲۷- در همراهی با دیگران (۲ مورد):

یکی از لوازم صحبت آن است که خانه خدای بردازی یا با خانه خدای درسازی.

(باب هشتم، ص ۱۸۵)

۲۸- توصیه به خوبی در حق کسی که بدی می‌کند (۱ مورد):

گرت خوی من آمد ناسزاوار تو خوی نیک خویش از دست مگذار (باب هشتم، ص ۱۸۸)

۲۹- در بی‌انصافی مردم (۱ مورد):

خداوند تعالی می‌بیند و می‌پوشد و همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.

نعوذ بالله اگر خلق عیب دان بودی کسی به حال خود از دست کس نیاسودی (باب هشتم، ص ۱۸۸)

۳۰- لزوم رحمت بر بدان (۲ مورد):

بدان را نیک دارای مرد هشیار که نیکان خود بزرگ و نیکروزند
(باب هشتم، ص ۱۸۹)

۳۱- لزوم تعهد به وظیفه (۱ مورد):

شاه از بهر دفع ستمکاران است و شحنه برای خونخواران و قاضی مصلحت جوی
طرّاران... (باب هشتم، ص ۱۸۹)

۳۲- در مذمت رشوه در قضاوت (۱ مورد):

همه کس را دندان به ترشی کند گردد، مگر قاضیان را که به شیرینی. (باب هشتم، ص ۱۹۰)

نتیجه:

با بررسی عوامل تربیت در باب‌های هفتم و هشتم گلستان، مشاهده می‌شود که سعدی در این دو باب، چگونه در یک‌به‌یک نثر و یا تک‌تک اشعار خود مسائل تربیتی و اخلاقی را ذکر کرده و چسان موضوعات تربیتی را با حلاوتی خاص به رشته نظم و نثر کشیده است و چگونه آرایش بیان را با آرامش روان آمیخته و برای نزهت‌کنندگان به سهولت ارزانی داشته است، تا بتوانند به سهولت از میوه‌های تازه گلستانش بچینند.

منابع:

- ۱- اسدی گرمارودی، محمد، درسهایی از تربیت اسلامی، جلد اول، داراحیاء تراث اهل بیت، چاپ اول، ۱۳۶۵
- ۲- خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۴۶.
- ۳- زرّین‌کوب، دکتر عبدالحسین، با کاروان حله، انتشارات علمی، چاپ هشتم، ۱۳۷۳
- ۴- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۸
- ۵- کمیسیون ملی یونسکو، ذکر جمیل سعدی، جلد دوم، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴
- ۶- یوسفی، دکتر غلامحسین، چشمه روشن، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱